



مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره در سبک قرآن مطالعه موردی سوره‌های یوسف، کهف و طه

(تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۳)

دکتر امیر مقدم منقی*

دکتر عباس عرب**

کیمیا سلیمانی***

چکیده

قرآن کریم محور بسیاری از پژوهش‌های ادبی، دینی و ... به ویژه در زبان عربی است و زبان عربی اصالت و اعتبار خود را وامدار آن است؛ چنان‌که این کتاب عظیم بزرگ‌ترین انگیزه تألیف علوم بلاغی بوده است. جنبه ادبی و بلاغی قرآن، ابزاری در بیان مقاصد دینی و اصلاحی است؛ چرا که تنها با همین ابزار می‌توان قفل دل‌ها را گشود و حقایق دینی را به نحو قانع‌کننده و مؤثری به مخاطب القا نمود. قرآن کریم در سطح بسیار بالایی از سبک‌های بیانی گوناگون بهره‌جسته است؛ به طوری که در ادبیات عربی پیش از نزول قرآن، چنین چیزی وجود نداشته است؛ همین امر سبب شده است که این کتاب آسمانی از نظر اسلوب و بیان معجزه باشد و کسی نتواند با آن به رقابت یا معارضه برخیزد. از جمله سبک‌های مذکور، می‌توان از استعاره یاد کرد که قرآن کریم به صورت وافر در راستای تبیین معانی و رسالت خود و نیز به منظور نزدیک ساختن موضوع به ذهن و ادراک مخاطب از آن استفاده کرده است. این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی به بررسی مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره در سه سوره یوسف، کهف و طه پراخته است.

واژگان کلیدی: استعاره، زیبایی‌شناسی، سوره یوسف، کهف، طه.

سال اول

شماره دوم

بیاپی: ۲

بهار و تابستان

۱۳۹۷

* (نویسنده مسؤؤل) دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد؛ a.moghaddam@ferdowsi.um.ac.ir

** دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد؛ darab@ferdowsi.ac.ir

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد؛ Kimia.soleimani4@gmail.com

۱- مقدمه

قرآن کریم مخزن معارف و گنجینه‌های علوم الهی است و هر کدام از اندیشمندان به اندازه توانایی خود درباره معارف آن قلم‌فرسایی کرده‌اند و با اینکه پانزده قرن است فریاد تحدی و مبارزه‌طلبی آن طنین‌انداز است، جهانیان در برابر عظمت بیکران آن مبهوت مانده‌اند. در مقام ممتاز ادبی و بلاغی قرآن، همین بس که شیواسرایان عرب هرگز نتوانسته‌اند سبک و روش آن را مورد تقلید قرار دهند؛ زیرا ساختار بیانی آن بسیار متعالی است و فنون ادبی و بلاغی با چنان ظرافت و استحکامی در آن به کار رفته است که هر باریک‌اندیشی را به وجد می‌آورد. اتقان ساختار ادبی آن به حدی است که نه تنها هر واژه، بلکه هر زیر و بمی در آن از حساب ویژه‌ای برخوردار است. البته بسیاری از مردم از وجوه معانی لغات قرآن آگاه نیستند و شناختی از اسرار آن ندارند و بسی دشوار است که چنین افرادی، به صورت مستقیم به شگفتی‌هایی دسترسی پیدا کنند که در لابه‌لای تعبیر منحصر به فرد آن وجود دارد. در قرآن کریم، به مانند شیوه رایج در زبان عربی، گاه مطالب در قالب تشبیه و تمثیل و استعاره طرح شده است تا شنونده را به تفکر و تأمل وادارد و از این رهگذر بتواند موضوع مورد نظر را بهتر و عمیق‌تر در ذهن و ضمیر شنونده جا بیندازد. این‌گونه سخن گفتن، بیانگر فصاحت و بلاغت گوینده و توانایی او در کاربرد واژه‌ها و تعبیرات مناسب است.

در این پژوهش ابتدا مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره بیان می‌شود و سپس مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره در سوره‌های مبارک یوسف، کهف و طه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱- پیشینه پژوهش

مسأله درک و اثبات اسرار و مفاهیم قرآنی از دیرباز ذهن پژوهشگران ادبی و دینی را به خود مشغول ساخته و پژوهش‌های پراکنده و مختصری در این عرصه به سامان رسیده است. با مذاقه در آثار ادبی عرب می‌توان هسته اولیه پژوهش‌های مربوط به استعاره را در *الکتاب سیبویه* جست. مدتی پس از وی، فراء در کتاب *معانی القرآن*، ذیل آیه ﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ﴾ (اعراف/۱۵۴) با بیان این مطلب که اسناد سکوت به غضب مجازی است و سکوت در حقیقت برای عاقل به کار می‌رود نه غیرعاقل، بحث تجسیم و تشخیص را گرچه به صورت ابتدایی و کلی بیان کرد. (فراء، ۱۹۵۵: ۳۰۴) اما جاحظ اولین کسی است که تعریفی از اصطلاح استعاره با همین نام ارائه داد. در طی دوره بعد از جاحظ تا زمان عبدالقاهر جرجانی، بلاغت‌دانان بسیاری درباره استعاره سخن گفته‌اند، اما افرادی معدود به معیارهای تولید، درک و زیبایی‌شناسی استعاره توجه داشته‌اند. از جمله این اشخاص، ابن قتیبه دینوری است. او با ارائه تعریفی که گویی تعریف جاحظ است، به معرفی استعاره می‌پردازد، اما نکته‌ای را خاطر نشان می‌سازد که جاحظ ذکر نکرده بود و آن لزوم وجود ارتباط میان معنای حقیقی و معنای مجازی در استعاره است. عبدالله بن معزز دیگر بلاغت‌دانی است که

به نکته‌ای جدید اشاره میکند و آن وجود یک تأثیر اضافی در مجاز نسبت به حقیقت، یعنی مبالغه و ایضاح، است. اثری که باعث می‌شود به جای معنای حقیقی، استعاره به کار گرفته شود. بعد از او قدامه بن جعفر با تقسیم‌بندی استعاره به استعاره فاحش و استعاره نیکو و توجه به وجود اصل مشابهت بین مستعارمنه و مستعارله، دریچه تازه‌ای فراروی پژوهشگران می‌گشاید. قاضی جرجانی نیز در کنار ارائه تعریفی همانند تعریف پیشینیان از استعاره، به وجود تفاوت میان تشبیه و استعاره و راهکار شناخت آن دو از یکدیگر می‌پردازد. رمانی نیز در پرتو اثبات اعجاز قرآن، زیبایی‌های استعاره را مورد بررسی قرار می‌دهد. ابوهلال عسکری پژوهش گسترده‌تری درباره استعاره دارد. او به بسط شیوه تحلیل رمانی، یعنی شیوه تحلیل روان‌شناختی از استعاره می‌پردازد و با ارائه نمونه‌های فراوان، نقش استعاره‌ها را در تجسم احساس و عواطف شخصی و جمعی و به عبارت وسیع‌تر نمایش فرهنگ جامعه نمایان می‌سازد. ابن‌رشیق قیروانی معتقد است نگاه زیبایی‌شناختی به استعاره‌ها ذوقی بوده و بر اساس تغییر زمان ممکن است تغییر کند.

معاصران غربی نیز دیدگاه‌های زبان‌شناختی تازه‌ای درباره استعاره دارند، اما از آنجا که این پژوهش دنباله‌روی دیدگاه‌های پیشینیان درباره استعاره است و بر اساس دیدگاه‌های کلاسیک، مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره در سه سوره قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهد، نیازی به طرح این دیدگاه‌ها وجود ندارد.

۲- مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی در استعاره

قرآن از یک سو به عنوان کتاب هدایت و اصلاح و از سوی دیگر به عنوان شاهکار ادبی و زبان معیار، در رویکرد اجتماعی خود، از همه گونه‌های گفتاری برجسته و تأثیرگذار در انتقال پیام انسان‌ساز خویش بهره گرفته است. از آنجا که بیان هنری باید کاملاً روشن و واضح باشد و عقل را اقناع کند و بر ارزش‌های ثابت و همیشگی تأکید ورزد، از این رو استعاره نیز باید در خدمت معنا باشد و بر اقتدار آن بیفزاید و جامه‌ای نو بر قامت آن بپوشاند و به شرح و بسط اندیشه و تثبیت آن در ذهن و ضمیر شنونده کمک کند.

۲-۱- تأکید معنا و مبالغه در آن

مبالغه، نوعی خروج از هنجار زبان است و خروج از عادت زبانی باعث برجستگی مشهود در کلام می‌شود و آن را از سطح کلام عادی بر می‌کشد. این کارکرد مبالغه در زبان‌شناسی امروز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هدف از برجسته ساختن کلام، تأثیرگذاری بیشتر در مخاطب است و خروج از هنجار زبانی از رویکرد اجتماعی زبان حکایت دارد. بنابراین شیوه‌های گفتاری مبالغه‌آمیز نیز ریشه در همین رویکرد دارد. مبالغه یکی از شگردهای گفتاری مبتنی بر تخیل است و تخیل، از عناصر مهم برجسته‌سازی زبان و تأثیربخشی بیشتر

کلام محسوب می‌شود. مبالغه توصیفی است که در آن افراط و تأکید باشد. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۳۹)

۲-۲- ایجاز

ایجاز یعنی بیان مفاهیم بسیار، در کلمات یا بیان مقصود در لفظی که کوتاه‌تر از معنا باشد به شرطی مقصود را برساند. (طبانه، ۱۹۵۶: ۳۱۹)

۲-۳- آراستن کلام و زیبایی معنا

بلاغیون سنتی اروپا درباره استعاره گفته‌اند: «استعاره برای تزئین زبان متعارف بسیار کارآمد و موثرترین شیوه برای تالو بخشیدن به سبک و فاخر کردن آن است. از دید ایشان ارزش غایی استعاره در کارکرد تزئینی آن است.» (هاوکس، ۱۳۷۷: ۲۶)

۲-۴- خلق معنا یا نوآوری در بیان

استعاره در واقع یک نوع انتقال معنا است و از رهگذر انتقال معنا از حوزه‌ای به حوزه دیگر، قلمروهای زبان گسترش می‌یابد. دیدگاه‌های معاصر، استعاره را مجالی برای خلق معنای جدید می‌دانند. استعاره با افزایش گستره زبان، فهم واقعیت را افزایش می‌دهد و به همین دلیل است که استعاره را سویه آفریننده زبان می‌دانند. استعاره بیان آن دسته از تجربه‌هایی را که در ظرف زبان و نظام دلالت‌های عادی نمی‌گنجد، ممکن می‌سازد. استعاره به کمک فرآیندهای تخیلی، شکل‌هایی از ادراک و زیست را وارد زبان می‌کند و این‌گونه زبان گسترش می‌یابد و واژه‌ها و معناهای جدید خلق می‌شود. صنعت استعاره این واقعیت را اشکار می‌کند که کار تخیل، بازسازی یا بازآفرینی پدیده‌ها و قرینه‌سازی برای امور دیگر نیست، بلکه تخیل و تفکر استعاری، در واقع چیزی تازه می‌آفریند و این آفرینش امر تازه، همراه خود صورت‌های زبانی تازه‌ای نیز می‌سازد. بنابراین استعاره، قلمرویی برای واژه‌سازی است. ثبت ادراکات تازه و نامگذاری امور جدید به روش استعاری انجام می‌گیرد. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۳۷)

۲-۵- ایجاد لذت در شنونده و برانگیختن عواطف وی (تأثیر عاطفی)

یکی از کارکردهای اصلی استعاره برانگیختن مخاطب است؛ به این معنا که توجه شنونده را به موضوع جلب می‌کند و باعث شور و هیجان و انگیزه در شخص می‌شود و او را به پذیرش عقیده یا انجام عملی یا واکنش درباره چیزی وا می‌دارد. از آنجا که استعاره اغلب بر بنیاد قیاس، تشبیه و تمثیل ساخته می‌شود، قدرت شگرفی در جلب توجه و اقناع مخاطب دارد. برخی از فیلسوفان همانند دونالد دیویدسون، فیلسوف تحلیلی معاصر، بر این باورند که استعاره قدرت انگیزش و جلب توجه بالایی دارد. از نظرگاه آنان با توسل به

استعاره نمی‌توان به شناخت و معرفت تازه‌ای نائل شد، اما می‌توان به «تهییج فکر، تحسین، ناسزاگویی، دعا کردن، توضیح و توصیف» پرداخت. (همان)

۶-۲- تناسب و دقت در انتخاب وجه‌شبه میان مستعارمنه و مستعارله

کشف تناسب، تشابه و وحدت و هماهنگی میان اجزاء هستی، به انسان نوعی لذت و تعادل روحی می‌بخشد و او را آرام می‌کند. از آنجا که آدمی از تنهایی و جدایی رنج می‌برد، یافتن هر نوع وحدت و وفاقی در جهان برایش لذت‌بخش است. نیروهای مهارانگیز درون انسان که از عشق و عاطفه سرشارند، به مدد زیبایی و هماهنگی، به جانب کمال و تعالی هدایت می‌شوند. (همان: ۳۴۰)

۷-۲- تشخیص

تشخیص، در شمار استعاره‌های مکینه است و صورتی استعاری است که در آن صفات انسانی به پدیده‌های غیرانسانی داده می‌شود. کاربرد این نوع استعاره نسبت مستقیم با نگرش و عاطفه نویسنده دارد. از ویژگی‌های شخصیت‌بخشی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- اعطای خصوصیات انسان به پدیده‌های دیگر؛

۲- گسترش عواطف انسانی به درون اشیاء و همدلی با پدیده‌ها؛

۳- غلبه تخیل آدمی بر طبیعت؛ (طبان، ۱۹۵۶: ۳۴۰)

۸-۲- تجسیم

قصد خداوند آن بوده است که فهم قرآن را بر بندگان آسان گرداند. لذا بسیاری از معانی دینی را به تجسیم درآورده و بیان قرآنی آن را به واسطه استعاره از حالت مجرد ذهنی به حالت مادی محسوس درآورده است. تجسیم، پاره‌ای از تصویر است؛ چون تجسیمبه معنای جنبه حسّی بخشیدن به امر معنوی است و تصویر، که شامل تشبیه معقول به محسوس و محسوس به محسوس است، اصطلاحی فراگیرتر است که از ابزار مختلفی چون حروف، افعال، گفتگو و غیره بهره می‌گیرد. ابزار تجسیم در قرآن، واژه‌هایی برگرفته از طبیعت جامد و طبیعت متحرک است. یکی از مهم‌ترین روش‌های تصویرآفرینی در قرآن، سخن گفتن درباره مجردات و معنویات در لباس محسوسات و اجسام مادی است. روش تصویر و نمایش هنری (محسوس‌سازی و تجسیم) از روش‌های تعبیری، برتر و زیباتر است. برای بیان این برتری کافی است معانی در صورت‌های ذهنی مجرد تصور (تخیل هستی) و سپس در صورت‌های تصویری، شخصیت‌پردازی شود (تجسیم فنی)؛ در روش اول، ذهن و ادراک؛ و در روش دوم، حس و وجدان مورد توجه است. قانون تخیل و آیین تجسیم، دو قانون بارز و آشکار در بیان و نمایاندن تصاویر فنی و هنری قرآن است. (قطب، ۱۳۵۹: ۸)

۳- بررسی مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی در سوره مبارک یوسف

این سوره دوازدهمین سوره قرآن است که در مکه فرود آمده است و از این رو بیشتر عنایت آیات آن به ایجاد تحول مطلوب عقیدتی، اخلاقی، فکری و انسانی در جامعه شرکت‌زده مکه و باوراندن حقانیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آسمانی بودن رسالت و کتاب او به مردم در قالب زیباترین و عبرت‌آموزترین داستان‌ها و سرگذشت‌هاست و با ظرافت و زیبایی خاصی به روشنگری می‌پردازد. در ادامه مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره‌های به کار رفته در این سوره مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۳-۱- تشخیص

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾
 (یوسف/۴)

نمونه مورد بحث در این آیه شریف، این است که فعل سجده را که کار عقلا و از شان ایشان است، به یازده ستاره و خورشید و ماه نسبت داده و آن را جاری مجرای عقلا آورده است. در واقع به جای عبارت "رایتھا لی ساجده" از عبارت "رایتھم لی ساجدین" بهره برده است و این از باب ملابست است و می‌توان آن را استعاره مکنیه دانست.

برخی گفته‌اند اگر درباره سجده کردن آن‌ها عبارت "رایتھم لی ساجدین" را - که مخصوص صاحبان عقل است - به کار برده است، برای این است که بفهماند سجده ستارگان و خورشید و ماه از روی علم و اراده و عیناً مانند سجده یکی از عقلا بوده است. (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۲، ۶۲۱)

در مورد مفهوم این سجده نیز بحث است. به باور برخی منظور از سجده خورشید و ماه و ستارگان، همان سجده شناخته‌شده است که نه به هدف پرستش، بلکه به هدف گرامیداشت او انجام پذیرفت. اما برخی برآنند که منظور از سجده در اینجا، نهایت خضوع و احترام است. (همان) در تفسیر کشف ذیل این آیه آمده است: «اگر پرسند: در عبارت "رایتھم لی ساجدین" چگونه خورشید و ماه و دیگر ستارگان در حکم انسان‌های برخوردار از عقل آمده‌اند؟ در پاسخ باید گفت: از آن روی که چون آنان را به سجده - که ویژه خردمندان است - وصف کرد، آنان را در حکم خردمندان آورده است و تو گویی که برخوردار از خرد هستند و سخن گفتن به چنین شیوه‌ای در میان عرب‌ها بسیار بسامد دارد که برخی چیزها را از حیث برخی ویژگی‌ها در هم می‌آمیزند و بر اثر شباهت و نزدیکی، برخی از احکام آن‌ها را به همدیگر می‌دهند.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۲، ۵۶۹)

﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (یوسف/۵۳)
 شاهد مورد بحث در این آیه شریف، اسناد اماره به نفس می‌باشد که اسناد مجازی است؛

زیرا نفس حقیقتاً انسان را امر نمی‌کند؛ چه در این صورت لازم می‌آید که نفس انسان چیزی جدا از انسان و بالاتر از آن باشد و این غیرممکن است. بنابراین استعاره به کاررفته در این آیه استعاره مکنیه است، اما زمخشری معتقد است که در اینجا، منظور میل و اشتیهای زیاد از حد نفس انسان نسبت به ارتکاب اعمال بد می‌باشد. (زمخشری، ۱۳۸۹: ۲، ۶۱۶)

﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ (یوسف/۸۴)
 نمونه مورد بحث در این آیه، در جمله انشائیه "یا اسفی علی یوسف" است؛ زیرا کلمه اسف که به معنی حزن شدید است، منادی واقع شده است؛ گویی به شخصی تشبیه و مورد ندا قرار گرفته است تا حاضر شود. بنابراین، ندای "یا اسفی" استعاره مکنیه تخیلیه است. (رضی، ۱۳۳۰: ۷۲)

۲-۳- مبالغه

﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ (یوسف/۲۳)

شاهد در این آیه، فعل "راودت" می‌باشد. این فعل در اینجا در معنای استعاری آن، یعنی ادا و اطواری که آن زن برای جلب نظر حضرت یوسف (علیه السلام) ابراز می‌کرد، به کار رفته است. این ادا و اطوار به رفت و آمد برای به دست آوردن چیزی تشبیه شده است با جامع و وجه شبه تردد برای رسیدن به هدف در هر دو. سپس فعل "راودت"، که مخصوص رفت و آمد و از ریشه "رود" است، از باب استعاره تصریحیه تبعیه، برای مبالغه در معنای مورد نظر به کار رفته است. فعل "راودت" مصدر "رود" به معنای رفت و آمد کردن برای به دست آوردن چیزی با نرمی و ملایمت است. زمخشری ذیل این آیه می‌گوید: "مراوده" مصدر باب مفاعله از "راد، یرود" به معنای آمد و رفت کردن است و تو گویی معنای عبارت این است: «خادعته عن نفسه؛ با نیرنگ می‌خواست او را از پاکدامنی‌اش بیرون کند.» یعنی همان کاری را که نیرنگ‌باز با دیگران می‌کند تا چیزی را که نمی‌خواهند از دستشان بیرون کند، انجام می‌دهد تا به مطالع خویش برسد و آن، این بود که برای برآوردن خواسته‌اش از خود برود. (زمخشری، ۱۳۸۹: ۲، ۵۸۷)

﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةٌ الْعَرِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (یوسف/۳۰)

کلمه «حبا»، تمییز و منقول از فعل است و اصل آن "قد شغفها حبه" بوده است که اسناد در آن از باب استعاره مکنیه تبعیه و مجازی است و منظور از این استعاره بیان و توصیف عشق زیاد از حد آن زن نسبت به حضرت یوسف (علیه السلام) است. در مفردات آمده است: "شغفها حبا" یعنی محبت حضرت یوسف (علیه السلام)، به شغاف قلب زلیخا، یعنی باطن او، راه یافته بود و پرده دل او را پاره کرده بود و گفته شده است به معنای وسط آن است

و این دو معنا به هم نزدیک هستند و شغاف قلب به معنای غلافی است که محیط به قلب است. اما از اهل بیت (علیهم السلام) قرائت "شغفها" با عین نقل شده است از فعل "شغف البعیر" که به معنای مالیدن بدن شتر با صمغ مخصوص است که آن را به سوزش می اندازد. (طبرسی، ۱۳۷۳: ۱۱، ۱۰۲) زمخشری در تفسیر کشاف می گوید: "شغفها" یعنی عشق او پرده قلبش را بریده و به دلش رسیده بود و "شغاف" به پرده و حجاب قلب گفته می شود و گفته اند: پوشش نازکی است که به آن "لسان القلب" می گویند و نابغه سروده است:

و قد حال هم دون ذلک شاغل
مکان الشغاف تبغیه الاصابع^۱
(زمخشری، ۱۳۸۹: ۲، ۵۹۶)

﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾ (یوسف/۴۴)

شاهد در این آیه "اضغاث احلام"، شوریدگی ها و اباطیلی است که به خواب راه می یابد و برخی گفته ها و وسوسه های شیطان را نیز جزو آن دانسته اند. در این آیه شریف استعاره ای بلیغ وجود دارد؛ زیرا واژه "اضغاث" که مفرد آن "ضغث" می باشد، در اصل به معنای بسته های در آمیخته گیاهان خشک و تر است که برای مبالغه در پریشانی خواب های فرعون به صورت استعاره برای خواب های پریشان به کار رفته است و اضافه در این جا به معنای "من" است، یعنی "اضغاث من احلام"؛ شوریدگی ها و پریشانی هایی از جنس خواب؛ یعنی این خواب ها، خواب های پریشان هستند. (زمخشری، ۱۳۸۹: ۲، ۶۱۱)

﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُخْصِنُونَ﴾ (یوسف/۴۸)

شاهد در این آیه عبارت سبع شداد می باشد که استعاره از سال های قحطی (سنون مجدبه) است.

﴿ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَتَى لِمَ أَخْنَهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾ (یوسف/۵۲)

شاهد در این آیه به کار گیری حرف "باء" در "بالغیب" در معنی مجازی آن، یعنی ظرفیت می باشد. یعنی در جایگاه پنهان که همان پنهان و پوشیده بودن با درهای بسته هفتگانه است. «ان الله لا یهدی کید الخائنین» عطف بر جمله «انی لم اخنه بالغیب» شده است و ممکن است معنی این جمله در اصل «ان الله لایهدی الخائنین بکیدهم» باشد؛ ولی از جهت مبالغه، فعل "لا یهدی" بر "کید" داخل شده است یا ممکن است کید خائنین به شخصی که در مسیر معصیت الهی قرار دارد، تشبیه شده باشد با وجه شبه مخالفت با حق در هر دو و سپس عدم هدایت از مشبه به، برای مشبه استعاره آورده شده باشد از باب استعاره مکنیه. (رضی، ۱۳۳۰: ۷۱)

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ

۱. اندوهی در برابرش چنان مانع شد و چنان در غلاف دل قرار گرفت که همچون پزشکان می باید آن را با انگشتان یافت و بیرون کشید.

وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿يوسف/۸۸﴾

شاهد در این آیه اسناد "مس" به "ضر" می‌باشد که از باب استعاره مکنیه تبعیه است. شریف رضی ذیل این آیه معتقد است که استعاره به کار گرفته شده برای مبالغه در بیان بدحالی ایشان است؛ یعنی بدحالی آنقدر به ما روی آورده است که گویی ما را لمس کرده است و به ما متصل است. (رضی، ۱۳۳۰: ۷۲) اصل کلمه "مس" به معنی دست کشیدن و لمس کردن است.

۳-۳- ایجاز

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (یوسف/۱۱۱)

شاهد مورد بحث در این آیه، اصطلاح "بین یدیه" می‌باشد که از باب استعاره مکنیه تخیلیه و به معنای "قبل و جلو" است؛ زیرا قرآن حقیقتاً دست ندارد، بلکه همان‌طور که به هر چه در پیش روی و جلوی انسان است، "بین یدیه" اطلاق می‌شود، برای قرآن هم از این تعبیر استفاده شده است. طبرسی ذیل این آیه می‌نویسد: «به باور گروهی از جمله حسن، منظور تصدیق کتاب‌هایی است که از پیش آمده و در دست مردم است؛ چرا که آورنده‌اش طبق همان نویدهایی که در کتاب‌های آسمانی پیامبران گذشته است، به رسالت برانگیخته شده و به سوی شما آمده است.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۳، ۱۶۹)

۳-۴- نوآوری در بیان

﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ (یوسف/۳۱)

شاهد در این آیه اطلاق مکر بر قول زنان است که ممکن است از باب مجاز با علاقه تشبیه باشد؛ یعنی غیبت کردن زنانی که در غیاب زن عزیز مصر، سر او را فاش و از او غیبت می‌کردند، با جامع خفاء در هر دو به مکر تشبیه شده است و سپس کلمه "مکر" از باب استعاره تصریحیه به جای آن به کار رفته است. بنابراین، اگر گفته‌های زنان مصر را مکر نامید، بدین خاطر است که سرزنش‌های ایشان از روی حسد و دشمنی بوده و آن‌ها می‌خواستند وی را در میان مردم رسوا کنند. اما طبرسی رأی دیگری دارد؛ وی مکر را استعاره از سرزنش می‌شمارد و می‌گوید: «قرآن بدان دلیل سرزنش و نکوهش زنان از بانوی کاخ را مکر و نیرنگ عنوان می‌دهد که منظور آنان از آن گفتار نه خیرخواهی و سرزنش به خاطر گناه بود، بلکه آنان در این اندیشه بودند که آن جوان پرشکوه را که آن همه از زیبایی و کمال و آراستگی و دلپذیری‌اش شنیده بودند، بتوانند از نزدیک بنگرند و چون در اندیشه

دیگری بودند، قرآن از سرزنش و گفتار آنان به مکر و نیرنگ تعبیر می‌کند. البته پاره‌ای برآند که این تعبیر به خاطر آن است که آنان نیز دل در گرو عشق یوسف داشتند، اما برخلاف زلیخا که آن را آشکار می‌ساخت، آنان نهان می‌داشتند.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۲، ۷۰۰) اما زمخشری مکر را استعاره از غیبت می‌داند و در تفسیر کشف می‌گوید: «آنان به غیبت و بدزبانی خویش و گفتن این سخن که زن عزیز مصر شیفته برده کنعانی خود شده و از این درد هلاک می‌شود، به غیبت کردن از آن زن مبادرت کردند و از آن روی از غیبت کردن به "مکر" تعبیر شده که به صورت پنهانی و نهفته انجام می‌گرفت و نیرنگ‌بازان نیز نیرنگ خود را نهفته می‌دارند. برخی از مفسران گفته‌اند که آن زن راز خود را از آنان پنهان می‌داشت، اما آنان راز او را آشکار کردند.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۲، ۵۹۶)

﴿يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَّأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ (یوسف/۸۷)

شاهد در این آیه، کلمه "روح" است. اصل این کلمه به معنای نسیم است که نفس انسان از آن لذت می‌برد. در اینجا فرج و گشایش الهی با وجه‌شبه لذت نفس در هر دو به روح تشبیه شده و این کلمه از باب استعاره تصریحیه به جای آن به کار رفته است. زمخشری می‌گوید: «من روح الله، یعنی از فرج و گشایش الهی، و حسن و قتاده آن را «من روح الله» به ضم «راء» به معنای رحمت و بخشایش الهی قرائت کرده‌اند که خدا به این رحمت و بخشایش بندگان را زنده می‌دارد.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۲، ۶۴۰)

﴿قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ (یوسف/۹۲)

شاهد در این آیه کلمه "تثرب" است. این کلمه از ریشه "ثرب" به معنای "پیه شکم" است. از آنجا که یکی از معانی باب تفعیل، سلب است، بنابراین "تثرب" به معنای سلب و جدا کردن پیه از شکم است؛ مانند "تجلید" که به معنای کندن پوست است؛ چون با کندن پیه از شکم، داخل شکم نمایان می‌شود و انسان زشت می‌شود. (زمخشری، ۱۳۸۹: ۲، ۶۴۴) سید رضی معتقد است این کلمه از باب استعاره در معنای ملامت و سرزنش و توبیخ و شمردن یک‌یک گناهان به کار رفته است؛ زیرا با ملامت و سرزنش نیز عیوب انسان ظاهر و آبروی او از بین می‌رود و زشت می‌شود. (رضی، ۱۳۳۰: ۷۳)

۴- بررسی مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره‌های سوره کهف

این سوره هجدهمین سوره قرآن است که نام آن از آیات ۹، ۱۱، ۱۷ و ۲۵ اخذ شده است. کهف به معنای غار است و منظور از آن همان غاری است که گروهی از جوانان متفکر و آزادی‌خواه در پیکار با استبداد و ارتجاع روزگار تیره و تار خویش، به آنجا پناه بردند تا ساعتی بیاسایند و برای یافتن راه نجات و مبارزه با ستم‌طرحی بریزند. این سوره نشانگر آن است که خدا آنان را نه تنها نجات داد که جاودانه ساخت و به عنوان الگوی

جوانان حق جو و آزادی خواه مطرح نمود. از کران تا کران آیات این سوره مبارک مفاهیم بلند، معارف انسان‌ساز، اندرزها و پندهای درس‌آموز، فرمان‌ها و هشدارهای عبرت‌انگیز و داستان‌ها و سرگذشت‌های هدف‌دار و سازنده موج می‌زند. در این بخش از پژوهش، مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره‌های به کار رفته در این سوره مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱- تاکید معنا و مبالغه

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ (کهف/۶)

در این آیه، خداوند برای مبالغه در بیان شدت اندوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر امت خویش که به قرآن ایمان نمی‌آورند، ایشان را به انسانی تشبیه کرده است که در اثر از دست دادن عزیزانش بر آثار و کارهایشان اظهار ناراحتی می‌کند و خود را از اندوه به هلاکت می‌رساند. در مورد این آیه آرای بسیاری وجود دارد؛ به طور مثال آلوسی در تفسیر خویش ذیل این آیه می‌نویسد: «خداوند در این آیه، شدت اندوه پیامبر را بر امت خویش که به قرآن ایمان نمی‌آورند، بیان می‌نماید. "اسفا" مفعول‌له است، همچنین می‌تواند حال باشد و اسف مبالغه در حزن و اندوه است و در اینجا استعاره تمثیلیه است؛ زیرا حالت حزن شدید پیامبر، به حالت شخصی که بر عزیزان از دست رفته‌اش اندوهگین است، تشبیه شده است. هر چند می‌تواند استعاره تبعیه هم باشد.» (آلوسی، ۱۴۰۵: ۱۵، ۲۰۵) طبرسی نیز می‌نویسد: «به باور پاره‌ای منظور این است که هان ای پیامبر، تو در زندگی آنان به گونه‌ای بر آنان مهر و محبت می‌ورزی و پس از مرگشان چنان به حال زارشان اندوه می‌خوری که جان خود را به خطر می‌اندازی. اما به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که تو ای پیامبر، پس از رویگردانی آنان از حق و پیام خدا به گونه‌ای دستخوش اندوه و تاسف می‌گرددی که جان گرامی خود را به خطر می‌افکنی. از دیدگاه ابن عباس منظور از واژه اسف، خشم است. با این بیان، خدا، پیامبرش را از این نکته که به گونه‌ای به هدایت آنان دل بندد که اگر ایمان نیاوردند، جاننش به خطر افتد، بر حذر می‌دارد و این را بر آن گرانمایه هستی نمی‌پسندد.» (طبرسی، ۱۳۸۰:

۱۵، ۳۱۲)

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يَعْثُبُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾ (کهف/۲۹)

در این آیه شریف، دو استعاره وجود دارد که مورد نخست عبارت "فلیکفر" است. آلوسی ذیل این آیه می‌نویسد: «خداوند می‌فرماید: اکنون فقط این مانده است که شما راه نجات یا راه نبودی را برای خود برگزینید و از آن روی این عبارت به صیغه امر و تخیر آمده است که وقتی این اختیار به انسان داده شده است که یکی از این دو راه را برگزیند، تو گویی او را مخیر و مأمور کرده‌اند که هر کدام از این دو راه را که صلاح می‌داند، برگزیند. خفاجی

می‌گوید: امر به کفر مراد نیست، بلکه استعاره برای خذلان است و حال کسی که چنین است، با وجه شبه عدم اعتنا و مبالات به حال کسی که مأمور و مخیر به مخالفت است، تشبیه شده است. گویا کسی که خودش خواری را بر می‌گزیند، مثل کسی است که کافر می‌شود.» (آلوسی، ۱۴۰۵: ۱۶، ۲۶۶)

مورد دوم آنجاست که خداوند سبحان، برای مبالغه در توصیف آتشی که از هر طرف کافران را در جهنم احاطه کرده است، آن را به خیمه بزرگ گرد تشبیه کرده است که شعله‌های آن، تمام بدن آن‌ها را می‌پوشاند. این استعاره از نوع مصرحه مرشحه است و احاطه ترشیح آن است. (طبرسی، ۱۳۷۰: ۱۵، ۵۲۲) "سرادق" عبارت از حجره‌ای است که پیرامون خیمه بر پا می‌کنند و به خانه‌ای که سراپرده دارد، "بیت مسرق" می‌گویند. در تفسیر مجمع البیان آرای گوناگون مفسران پیرامون این آیه چنین آمده است: «برخی از مفسران گفته‌اند که سرادق دو انبوهی است که پیش از ورود ستمکاران به دوزخ، آنان را فرو می‌گیرد و برخی هم آن را دیواری از جنس آتش دانسته‌اند که پیرامون آنان را می‌گیرد. به باور ابن عباس منظور این است که ما برای بیدادگران، که با روا داشتن ستم در حق خود، به پرستش‌های ذلت‌بار تن دادند و بت‌های گوناگون را به جای خدای یکتا پرستیدند، آتشی شعله‌ور فراهم ساخته‌ایم که سراپرده‌های آن، آنان را محاصره می‌کند. اما قتاده می‌گوید: منظور این است که ما برای بیدادگران آتشی سوزان فراهم آورده‌ایم که پیش از رسیدن آنان به آتش، دود و شعله‌های آن، آنان را محاصره خواهد کرد. از دیدگاه ابومسلم، منظور این است که آتش شعله‌وری بر آنان فراهم ساخته‌ایم که از هر سو آنان را محاصره می‌کند و درست به همین دلیل هم به خیمه تشبیه شده است.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۳۸۶)

﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾ (کهف/۹۹)

شاهد در این آیه شریف، عبارت "یموج" است. معنای اصلی موج که به حرکت در آمدن آب‌ها است، برای حرکت یا جوج و مأجوج استعاره آورده شده است و مستعارله و مستعارمنه در حرکت شریکند. مستعار موج و مستعارله حرکت و جنبش قوم یا جوج و مأجوج است.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ (کهف/۱۰۵)

شاهد در این آیه، عبارت «فلا نقیم لهم یوم القیامه وزنا» است که در تلخیص البیان درباره آن آمده است که استعاره از «انا لم نجد اعمالا صالحه تنقل بها موازینهم» است. (رضی، ۱۳۳۰: ۱۱۳) طبرسی نیز ذیل این آیه می‌نویسد: «در روز رستاخیز در بارگاه خدا ارزش و بهایی ندارند و ما به آنان احترام و ارزشی نمی‌گذاریم و به جای آن سخت مورد تحقیر قرار گرفته و خوار و خفیف شده و کيفرشان خواهیم داد. در ادبیات عرب هنگامی که گفته

می‌شود: فلان کس یا فلان چیز وزن ندارد، منظور این است که ارزش ندارد.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۶، ۵۳۱)

۴-۲- شرح و روشن ساختن معنا

﴿فَضْرِبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾ (کهف/۱۱)

شاهد در این آیه عبارت «فَضْرِبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» است. خداوند در این آیه به شرح و روشن ساختن حال اصحاب کهف در غار می‌پردازد و برای توصیف چگونگی خواب اصحاب کهف می‌فرماید: ما با افکندن پرده‌های خواب بر گوش آنان، برای سالیان طولانی آنان را به خواب عمیق فرو بردیم. در حقیقت در اینجا عبارت «ضربنا علیها حجاباً یمنع السماع» مفعول محذوف است و به جای به کار گرفتن تعبیر «انماهم انامه ثقیله»، عبارت «ضربنا علی آذانهم» به کار رفته است تا بیان کند که ما به گونه‌ای آنان را به خواب فرو بردیم که نه صدایی را می‌شنیدند تا بیدار شوند و نه اثری از هیاهو و غوغای طبیعت در گوش آنان نفوذ می‌کرد تا به خود آیند؛ به عبارت دیگر آنان را چنان در خوابی سنگین فرو بردیم که از هیچ سر و صدایی بیدار نمی‌شدند. زمخشری ذیل این آیه می‌نویسد: «چنان که اگر خواب کسی سنگین باشد، چندین صدا هم می‌شنود، اما بیدار و آگاه نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، در این آیه خواب سنگین به ضرب حجاب برگوش‌ها تشبیه شده و سپس ضربنا ذکر شده است. بنابراین استعاره تصریحیه تبعیه است و جایز است که استعاره تمثیلیه باشد.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۹)

﴿وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنْهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا أَيْنَا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لِنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾ (کهف/۲۱)

در این آیه قرآن به شرح چگونگی برانگیخته شدن انسان می‌پردازد و در این جهت برای بیان بیدار شدن اصحاب کهف از خواب، از تعبیر "اعثرنا" استفاده می‌نماید و سرنوشت آنان را پس از فرو رفتن در خوابی عمیق، آن هم طی مدتی که تنها خدا از آن آگاه است و بیدار شدن آنان پس از این مدت را مانند حالت کسی که بمیرد و دوباره برانگیخته شود، بیان می‌کند. آرای متفاوتی درباره استعاره موجود در این آیه، در تفاسیر مختلف وجود دارد؛ به طور مثال شریف رضی در *تلخیص البیان* آن را استعاره از «اطلعنا علیهم» یعنی مردم را از آن آگاهانیدیم، می‌داند. اما در تفسیر کشاف ذیل این آیه چنین آمده است: «وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ» یعنی چنان که آنان را به خواب فرو بردیم و برانگیختیم، (اکنون مردم را از آن آگاهانیدیم) و به دلیل حکمتی که در آن هست، آنان را از آن آگاه کرده‌ایم تا کسانی که این آگاهی را یافته‌اند، بدانند: "ان وعد الله حق"، مراد رستاخیز است؛ زیرا سرنوشت آنان پس از فرو رفتن در خوابی عمیق، آن هم طی مدتی که تنها خدا از آن آگاه است و بیدار شدن آنان پس از

این مدت مانند حالت کسی است که بمیرد و دوباره برانگیخته شود. گویا زمخشری این استعاره را استعاره تمثیلیه می‌داند.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۱۸) طبرسی می‌نویسد: «"عثر" از ریشه "اعثار" به مفهوم آگاهی بخشیدن و توجه دادن است و "عائور" گودالی است که برای شکار شیر کنده می‌شود. پس همان‌سان که آنان را به خوابی چند ساله فرو بردیم و آنگاه بیدارشان ساختیم، درست همان‌گونه مردم آن سرزمین و دیگر عصرها و نسل‌ها را از سرگذشت بهت‌آور آنان آگاه کردیم.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۳۵۱)

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (کهف/۲۸)

شاهد در این آیه عبارت "اغفلنا" است. خداوند در این آیه به پیامبر خود می‌فرماید: از کسی که به خوار داشتن، دلش را از یاد خویش غافل کرده یا آن را غافل از یاد خدا یافته‌ایم، پیروی مکن. در تفسیر بیضاوی ذیل این آیه چنین آمده است: «در زبان عربی، "اغفل ابله" معنایش آن است که شتر را بدون نشان رها کرده‌اند و این عبارت نیز به معنای آن است که نشان یاد خدا را بر دل او ننهادیم. "اغفال" استعاره آورده شده است برای سمه و نشانه؛ زیرا علامت سعادت است و او را از زمره کسانی قرار نداده‌ایم که نقش ایمان را بر دلهایشان نوشته‌ایم. گویا اغفال تشبیه شده است به چیزی که بدون نشانه رها شده است. استعاره تبعیه تصریحیه است.» (بیضاوی، ۱۴۱۷: ۶، ۹۷) طبرسی دیدگاه‌های متفاوت درباره این آیه را این‌گونه بیان می‌کند: «به باور پاره‌ای منظور این است که هان ای پیامبر، از کسانی که قلب آنان را از یاد خدا غافل ساختیم و به کیفر بداندیشی و گناهانشان، پیرو هوای دل خویش هستند، پیروی نکن. اما به باور پاره‌ای دیگر، خداوند نسبت غفلت به دل‌های آنان می‌دهد و دل‌های آنان را غفلت‌زده می‌خواند؛ درست همان‌گونه که گفته می‌شود: "اکفره": او را کفرگرا نامید. با این بیان مفهوم آیه این چنین است که از کسانی که دل‌هایشان را غفلت‌زده نامیدیم و نسبت غفلت به دل‌های آنان دادیم، پیروی مکن. از دیدگاه برخی منظور این است که از کسانی که دل‌های آنان را از یاد خود غفلت‌زده یافتیم، پیروی مکن. از دیدگاه برخی دیگر تفسیر آیه این است که در دل آنان، نشان ایمان را که در دل‌های مردم باایمان است، قرار ندادیم که فرشتگان آنان را به این نشان بشناسند. حسن می‌گوید: آنان را به کیفر گناهانشان به حال خود رها کردیم و شیطان را بر آنان چیره ساختیم.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۳۸۴)

﴿وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا﴾ (کهف/۴۲)

شاهد در این آیه، عبارت "احیط بثمره" است. در این آیه، حالت نابود شدن باغ به حالت قومی که دشمن آن را احاطه کرده و بر آن یورش آورده، تشبیه شده است. بنابراین استعاره تمثیلیه است و همچنین می‌تواند استعاره تبعیه هم باشد. زمخشری ذیل این آیه می‌نویسد: «"احیط" تعبیری از نابود کردن آن باغ و اصل آن از "احاط به العدو" است؛ زیرا وقتی به

چیزی احاطه یابند، چنان است که آن را در اختیار خود گرفته‌اند و بر آن چیره شده‌اند. سپس در معنای هرگونه نابود کردنی به کار رفته است. زمانی چنین عبارتی را می‌گویند که سپاهی از بالای سر دشمن یورش بیاورد.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۳۴) همچنین در تفسیر مجمع البیان آمده است: «در روایت است که خداوند صاعقه یا آتشی فرستاد و درختان را سوزانید و آب روان را نیز در زمین فرو برد و نهر را خشکاند و از آب تهی ساخت.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۴۰۳)

مستعارله: حالت قومی که دشمن آن را احاطه کرده، مستعارمنه: حالت نابود شدن باغ و نوع استعاره، استعاره تمثیلیه است.

۴-۳- ایجاز

﴿وَإِذْ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مَّرْفَقًا﴾ (کهف/۱۶)

در این آیه شریف، خداوند برای بیان اینکه امور معاش و راه زندگی و نیازهای مادی اصحاب کهف را سامان می‌بخشد و وسیله رفاه و آسایش و آرامش آنان را فراهم می‌سازد، از واژه "مرفق" به مفهوم هر چیز ساده آمده، استفاده کرده است. در تفسیر کشف آمده ذیل این آیه آمده است: «"مرفق" به معنای چیزی است که از آن بهره‌مند می‌شوند و منفعت می‌بینند. این سخن را یا به دلیل اطمینانی که به فضل خدا داشتند و به موجب امید استواری که در توکل بر خدا در دل خود احساس می‌کردند و یقین خالص و بی‌شائبه‌ای که از آن برخوردار بودند، می‌گفتند یا اینکه یکی از پیامبران روزگارشان به آنان خبر داده بود، یا اینکه ممکن است یکی از خود آنان پیامبر بوده باشد.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۱۳) طبرسی در تفسیر مجمع البیان می‌نویسد: «از دیدگاه ابن عباس واژه "مرفق" به مفهوم هر چیز آسان آمده و منظور این است که خدا با گشودن راهی به سوی آرامش و آسایش، دشواری‌ها را بر شما آسان کند و دست بیداد شاه را از سر شما کوتاه سازد و مهر و لطف خود را شامل حال شما گرداند. به باور پاره‌ای منظور این است که تا خدا امور معاش و راه زندگی و نیازهای مادی شما را سامان بخشیده و وسیله رفاه و آسایش و آرامش شما را فراهم سازد.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۳۳۱) بنابراین مستعارله، «یهیئ لکم من امرکم ما تعمدون علیه و تستندون الیه»، مستعارمنه «یهیئ لکم من امرکم مرفقا» و نوع استعاره، استعاره تصریحیه تبعیه است.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسَىٰ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا﴾ (کهف/۵۷)

شاهد در این آیه، عبارت «و نسی ما قدمت یداه» است. طبرسی در تفسیر مجمع البیان این عبارت را استعاره از گناهان می‌داند و می‌نویسد: «گناهان خویشتن را که کیفر خدا را در پی خواهد داشت، به بوته فراموشی سپارد و با توبه و بازگشت به بارگاه خدا و جبران

خفتگان وارد آورد.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۳۳۴)

﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامْنَهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءَ ظَاهِرٍ وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (کهف/۲۲)

شاهد در این آیه، عبارت "رجما بالغیب" است که استعاره برای "رمی بالحجاره" است. "رجم" در اصل به مفهوم سنگ و سنگ‌پرانی آمده است و به همین تناسب در تیراندازی و رگبار تهمت بستن به دیگران و نیز داوری بر اساس پندار و گمان نیز به کار می‌رود. طبرسی معتقد است که در معنای این جمله دو احتمال وجود دارد:

۱- تیر به تاریکی می‌اندازند و ناآگاهانه از غیب خبر می‌دهند.

۲- در اصل "ظنا بالغیب" بوده و "رجم" جای "ظن" را گرفته است؛ یعنی این‌ها متکی به گمان خود هستند و در این باره یقینی ندارند.» (طبرسی، ۱۳۷۰: ۱۵، ۵۱۷) آلوسی نیز ذیل این آیه می‌نویسد: «در زبان عربی بسیار اتفاق می‌افتد که به جای فعل ظن، رجم بالظن را به کار می‌برند و چنان این دو عبارت را به کار برده‌اند که تفاوتی بین آن‌ها قائل نیستند. (مرجم: مظنون) گویا رجم استعاره آورده شده برای رمی بالحجاره که به هدف نمی‌رسد؛ زیرا بدون علم و آگاهی است. یا اینکه ذکر امری بدون آگاهی یقینی و اطمینان قلبی به پرتاب سنگی که هیچ فایده‌ای در پرتاب کردنش نیست و به هدف اصابت نمی‌کند، تشبیه شده و برای آن استعاره آورده شده است.» (آلوسی، ۱۴۰۵: ۱۵، ۲۴۴) بنابراین

مستعارله، «رجما بالغیب» مستعارمنه: «رمی بالحجاره» و نوع استعاره، استعاره تصریحیه تبعیه است.

﴿كَلِمَاتُ الْجَنَّةِ آتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلَمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهَا نَهْرًا﴾ (کهف/۳۳)

شاهد در این آیه عبارت «لم تظلم منه شیئا» است؛ زیرا واژه ظلم در معنای اصلی خود به کار نرفته است. طبرسی آن را فرو گذارنکرده بودند، معنا می‌کند. (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۳۹۷) زمخشری می‌نویسد: «لم تظلم یعنی دچار کاستی نمی‌شد.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۳۰) بنابراین مستعارله، «لم تمنع منه شیئا» مستعارمنه، «لم تظلم منه شیئا» و نوع استعاره، استعاره تصریحیه تبعیه است.

﴿وَعَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا﴾ (کهف/۴۸)

شاهد در این آیه عبارت «عرضوا علی ربک» است و حالت حشر خلاق در روز قیامت به حالت سربازانی تشبیه شده است که چنان ردیف و منظم در جلو فرمانده کل قوا قرار می‌گیرند که تمامشان یکپارچه دیده می‌شوند. پس استعاره تمثیلیه است اما به باور آلوسی می‌تواند استعاره تبعیه نیز باشد که حشر خلاق به عرض آن‌ها تشبیه شده است؛ گویا آنان

را به صورت صف بسته می آورند و در مقابل پروردگار عرضه می کنند. (آلوسی، ۱۴۰۵: ۱۶، ۲۸۹) طبرسی نیز ذیل این آیه می نویسد: «کسانی که در آستانه رستاخیز از گورها بر می خیزند، هر امت و جامعه‌ای از آنان در یک صف به پیشگاه پروردگار عرضه می شوند. به باور پاره‌ای، در صف‌هایی پی در پی بسان نماز جماعت قرار می گیرند. اما به باور پاره‌ای دیگر، همه در یک صف حضور می یابند.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۴۲۰) بنابراین، مستعارله، حالت سربازانی است که در یک صف در جلو فرمانده کل قوا قرار گرفته‌اند. مستعارمنه، حالت حشر خلاق در روز قیامت و نوع استعاره، استعاره تمثیلیه است.

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أَنْزَرُوا هُزُؤًا﴾ (کهف/۵۶)

شاهد در این آیه عبارت «لیدحضوا به الحق» است. زمخشری ذیل این آیه می نویسد: «"لیدحضوا" یعنی تا آن را از جای ببرید و تباه کنید و از "ادحاض القدم" به معنای لغزاندن و از جای بردن از جایگاه آن گرفته شده است.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۴۲) در تفسیر مجمع البیان نیز آمده است: «"ادحاض" یعنی چیزی را به هلاکت و نابودی سوق دادن و این واژه از ریشه "دحض" به مفهوم لغزش بر گرفته شده است. گفتنی است عرب هنگامی که بخواهد بگوید: دلیل و برهان او را باطل ساختم، می گوید: "ادحضت حجتی". گویا کفرگرایان برای دفاع از کیش پوچ و بی اساس خود به بحث و کشمکش می پردازند تا حق را بدین وسیله از میان ببرند و از جایگاه خود خارج سازند.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۴۳۷) بنابراین مستعارله، «لزلوا الحق بعد ثباته» مستعار منه، «لیدحضوا به الحق» و نوع استعاره، استعاره تصریحیه تبعیه است.

۴-۵- تشخیص

﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُو مِنْ دُونِهِ إِنَّهَا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا﴾ (کهف/۱۴)

شاهد در این آیه، عبارت «و ربطنا علی قلوبهم» است. فعل "ربط" که متعدی بنفسه است با حرف علی متعدی شده است تا به منزله فعل لازم باشد. "ادقاموا" نیز متعلق به "ربطنا" است. در این آیه خداوند می فرماید: دل‌هایشان را توانا ساختم که دوری از وطن و بی بهره بودن از نعمت‌های دنیا را تاب آورند و برای حفظ دین خود به غارها پناه ببرند و این جرأت و جسارت را به آنان دادیم که به آرمان حق پایدار باشند و مسلمان بودن خود را آشکار سازند. قلوب به بار یا توشه تشبیه شده است و استعاره مکنیه است. (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۳۲۸)

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فِتْرَىٰ الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ (کهف/۴۹)

شاهد در این آیه شریف، مورد ندا قرار گرفتن "ویل" یعنی عبارت «یا ویلتنا» است. بدین

صورت که ویل یا هلاکت به شخصی تشبیه شده است که کافران اقبال و روی آوردنش را خواسته و مورد ندا قرار داده‌اند. در تفسیر بیضاوی ذیل این آیه آمده است: «گویا گفته شده: "یا هلاک اقبل" و در آن استعاره مکنیه تخیلیه است؛ زیرا هلاکت مورد ندا قرار گرفته؛ گویا شخصی جاندار است و اشاره به این دارد که کافران هیچ یآوری غیر از هلاکت ندارند و آن را می‌خواهند تا نابودشان کند.» (بیضاوی، ۱۴۱۷: ۶، ۱۰۸)

﴿فَانطَلَقًا حَتَّىٰ إِذَا أَتَبَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعِمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ (کهف/۷۷)

شاهد در این آیه عبارت «جدارا یرید ان ینقض» است بدین صورت که برای دیواری که در حال ریزش است، تعبیر "یرید" که مربوط به اراده از روی آگاهی است و در مورد انسان به کار می‌رود، استعاره آورده شده است. روشن است که دیوار دارای اراده نیست و توان تصمیم‌گیری ندارد تا فروریزد یا استوار ماند. "انقض" به معنای سقوط شتابان و از "انقضاض الطائر" گرفته شده است و به صیغه "یفعل" و مطاوع قضضته است. برخی هم گفته‌اند بر وزن "افعل" از نقض است.

۵- بررسی مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره‌های سوره طه

سوره طه بیستمین سوره از قرآن شریف است. نام این سوره از نام‌های الهام‌بخش پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. این سوره با به تصویر کشیدن پرتوی از صفات خدا، سرگذشت موسی و سردمداران استبداد و ارتجاع، فزازهایی در شناخت معاد و جهان پس از مرگ، سرگذشت آفرینش انسان و شرارت ابلیس، فرود آدم و همسرش بر زمین و آغاز زندگی پرماجرای انسان‌ها در این کره خاکی و انبوهی از مفاهیم و معارف و پند و اندرزهای انسان‌ساز و الهام‌بخش و هشدارهای تکان‌دهنده به گناهکاران و ظالمان به پایان می‌رسد. اکنون مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره‌های موجود در این سوره مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۱- نوآوری در بیان

﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾ (طه/۲۱)

شاهد در این آیه، عبارت «سیرتها الاولی» است که استعاره از شکل و شمایل است. آرای مختلفی درباره این عبارت بیان شده است؛ به طور مثال طبرسی می‌نویسد: «سیره یعنی راه و روش و در آیه منظور توجه دادن پدیده در جهتی دلخواه است.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۶، ۷۳۶) اما زمخشری ذیل این آیه چنین می‌نویسد: «"سیره" از "سیر"، مانند "رکبه" از "رکوب" است و در عربی می‌گویند: "سار فلان سیره حسنه" بعدها معنای این لفظ گسترده‌تر شد و به معنای "مذهب و طریقه" به کار رفت و مردم مثلاً می‌گفتند: "سیر الاولین" در این آیه می‌تواند بنا بر ظرف بودن منصوب باشد؛ یعنی آن را به همان شکل نخستین آن در می‌آوریم؛ چنان که

عصا بود، باز آن را عصا قرار می‌دهیم. (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۱۳۵)

﴿وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى﴾ (طه/۲۲)

شاهد در این آیه، عبارت «واضمم یدک الی جناحک» است. جناح، به سمت و ناحیه گفته می‌شود، چنان‌که به میمنه و میسره لشکر "جناحین" و به دو پهلوی انسان "جناحا الانسان" گفته می‌شود که در اصل برای دو بال مرغان وضع شده است که در چنین مواردی به صورت استعاری به کار می‌رود. زمخشری می‌نویسد: «از آن روی "جناحین" نامیده شده‌اند که مرغان به هنگام پرواز، آن‌ها را به پهلوی خود می‌زنند و حرکت می‌دهند. مراد از این عبارت آن است که آن را به پهلوی زیر بازویت بچسبان. پس استعاره مصرحه است.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۱۳۵) طبرسی نیز ذیل این آیه می‌نویسد: «به باور مجاهد و کلبی منظور این است که دست خویشتن را بر پهلوی خود بگذار. پاره‌ای نیز بر آن‌اند که دست خود را بر گریبان فرو بر؛ چرا که جناح کنایه از گریبان است.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۶، ۷۴۰)

﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ﴾ (طه/۸۸)

شاهد در این آیه "عجل" است که به معنای "گوساله" است و در این آیه استعاره مصرحه از حیوانی است که سامری با زیورهای قبطیان ساخته بود. سامری با آن زر و زیور گوساله‌ای ساخت که صدای شگفت داشت.

۲-۵- مبالغه

﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي * يَقْفَهُوا قَوْلِي﴾ (طه/۲۷ و ۲۸)

ذیل این آیه در تفسیر مجمع البیان آمده است: «به باور پاره‌ای موسی در گفتار، واژه‌ها را به سرعت بیان می‌کرد و در نتیجه شنونده مفهوم پیام او را خوب دریافت نمی‌کرد. از این رو از پروردگارش خواست تا گره از زبانش بگشاید.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۶، ۷۴۲) بنابراین، مستعارله، «ازاله لطف فی لسانه» مستعارمنه، «حل عقده من لسان» و نوع استعاره، استعاره تصریحیه تبعیه است.

﴿قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قُطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَا صَلْبَتِكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾ (طه/۷۱)

شاهد در این آیه، عبارت «فی جدوع النخل» است که جای گرفتن شخص به دار کشیده شده در تنه درختان خرما به جای گرفتن چیزی در ظرف همانند شده است و استعاره تصریحیه تبعیه است.

﴿قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ﴾ (طه/۸۷)

شاهد در این آیه، عبارت «اوزارا من زینه القوم» است. در روح المعانی آمده است: «شاید

مراد آنان از اوزار، گناهان و مسئولیت‌ها باشد؛ زیرا با آنان در حکم کسانی بودند که در دارالحرب به آنان پناه داده شده باشند و متقاضی پناهندگی نمی‌تواند مال حربی را بردارد؛ زیرا گرفتن غنیمت در آن زمان حلال نبوده است. پس منظور از "اوزار" گناه است با وجه شباهت سنگینی. (آلوسی، ۱۴۰۵: ۱۶، ۲۴۷) نیز در تفسیر مجمع البیان چنین آمده است: «گفته شده است این زیورآلات را فرعونیان به امانت به آنان سپرده بودند و آنان خود را مسئول حراست از آن‌ها می‌دانستند. به باور پاره‌ای، این‌ها طلاها و زیورهای بودند که به هنگام غرق شدن فرعونیان به ساحل افتاد و بنی اسرائیل بر گرفتند. از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که ما بار گناه فرعونیان را با عاریه گرفتن همین زر و زیورها به دوش کشیدیم؛ چرا که این زینت‌آلات را به آنان باز پس ندادیم. اما از دیدگاه برخی دیگر، بنی اسرائیل در میان مصریان امیر بودند و آوردن دارایی آنان بر اینان روا بود. بر این اساس، گناهی نکرده بودند که آن زر و زیورها را برداشتند.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۶، ۸۱۳) بر این اساس مستعارله، گناهان مستعارمنه، اوزار و نوع استعاره، استعاره تصریحیه است.

﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا﴾ (طه/۱۰۰)

"وزر" در اصل بر دو معنای گناه و بار سنگین اطلاق می‌شود. در اینجا به معنای کیفر سنگین و بس گران است که چون بر اهل عذاب، سخت و سنگین می‌آید، به کوله‌باری استعاره شده است که بر دوش حاملش سنگینی می‌کند یا چون عقوبت، مجازات و کیفر وزر است، که همان گناه می‌باشد، بدین سبب از عقوبت به وزر تعبیر شده است. پس استعاره مصرحه است؛ زیرا کیفر به بار سنگین تشبیه شده است با قرینه ذکر روز قیامت.

﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ (طه/۴۱)

آلوسی معتقد است که در این آیه یک استعاره تمثیلیه به این شرح موجود است که به پیامبران در رأس چهل سالگی وحی می‌شود و این تمثیلی از جایگاه تقرب و تکریم و سخن گفتن خدا با اوست و حال او به حال کسانی می‌ماند که پادشاهان به دلیل ویژگی‌های کاملی که در شخص می‌بینند، او را در نزدیک‌ترین جایگاه به خویش می‌نشانند؛ منزلتی که در آن هیچ‌کس به آنان نزدیک‌تر از او نیست و به هیچ‌کس جز او چنین لطفی نکرده است. پس مراد از ساختن آن است که او را با کرامت و گرامیداشت و برتری پرورده و او را به طور ویژه‌ای برای خود برگزید و چنان می‌شود که با چشم و گوش او می‌بیند و می‌شنود و کسی جز ژرفای وجود او را امین اسرار خویش نمی‌شمارد. (آلوسی، ۱۴۰۵: ۱۶، ۱۹۳) طبرسی نیز ذیل این آیه می‌نویسد: «ابن عباس می‌گوید منظور این است که من، تو را برای رسالت و پیامبری برگزیدم و به گونه‌ای تو را خالص گردانیدم که به خواست و فرمان من حرکت کنی و خشنودی و محبت مرا هدف قرار دهی؛ چرا که رساندن پیام خدا و مقررات او به مردم باید به خواست و فرمان او و در جهت مهر و خشنودی او باشد. به باور زجاج منظور این است که تو را برگزیدم، تا میان من و مردم پیام‌رسان باشی و به گونه‌ای با مردم سخن گویی

و پیام مرا به آنان برسانی که گویی خودم با آنان سخن می گویم.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۵، ۷۵۶)

۳-۵- تشخیص

﴿أَنْ أَذْفَبِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَذْفَبِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقَهُ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾ (طه/۳۹)

شاهد در این آیه عبارت «فلیلقه الیم بالساحل» است. در تفسیر کشاف آمده است: «اگر پرسیده شود: مقذوف به دریا و ملقی به ساحل تابوت است؟ در پاسخ باید گفت: اگر بگویند: مقذوف و ملقی در دریا و ساحل موسی (علیه السلام) است که در تابوت قرار دارد، اشکالی ندارد تا در ارجاع ضمائر پراکندگی ایجاد نشود و نظم به هم نخورد؛ زیرا نظم اساس اعجاز قرآن و مبنایی است که تحدی بر پایه آن شکل پذیرفته است. در این که اراده و خواست الهی چنین مقرر داشت که آب دریا در رسیدن به ساحل اشتباه نکند و او را به ساحل برساند، از استعاره استفاده شده است و دریا را چنان قرار داده که گویی از قدرت تشخیص برخوردار است و به او چنین فرمان داده تا از او پیروی کند و از او فرمان پذیرد و از این روی فرمود: "فلیلقه الیم بالساحل." از ظاهر عبارت چنین بر می آید که دریا، خود او را به ساحل افکند؛ زیرا آب آن را با خود آورد و او را به کناره دریا افکند. پس استعاره مکینیه است.» (زمخشری، ۱۳۸۹: ۳، ۱۳۹) شاهد دیگر در عبارت «لتصنع علی عینی» است که به صورت استعاره تمثیلیه به کار رفته است. آلوسی می نویسد: «گفته شده تا پرورش پیدا کنی و نیکی بینی و من، تو را زیر نظر داشته و مراقبت باشم؛ چنان که در عرف مردم نیز چنین است؛ چون به چیزی عنایت ویژه داشته باشند، مراقبت بیشتری از آن می کنند و گاهی اوقات به صنعت کار می گویند: "اصنع هذا علی عینی"؛ این را پیش چشمان من بساز تا من تو را ببینم تا در آنچه خواسته و درخواست کرده ام تخطی نکنی و "لتصنع" عطف بر علت مقدری است.» (آلوسی، ۱۴۰۵: ۱۶، ۱۸۸) طبرسی نیز آرای مختلف ذیل این آیه را چنین بیان می کند: «قتاده می گوید: منظور این است که مهری از خود بر تو افکندم تا زیر نظر من رشد نمایی و در آسایش و رفاه و آرامش پرورده شوی؛ چرا که وقتی کسی را زیر نظر تربیت می کنند، آسایش و آرامش او را تامین می نمایند. جبایی می گوید: منظور این است که ما این تدبیر را اندیشیدیم تا تو به مادرت برسی و از شیر مادرت تغذیه نمایی. اما به باور ابومسلم منظور این است که ما چنین کردیم تا تو تحت حفاظت من باشی و در سلامت و آسایش پرورده شوی.» (طبرسی، ۱۳۸۰: ۱۶، ۷۵۳)

نتیجه گیری

قرآن کریم زیباترین و برترین سخن هاست و کسی را یارای هموردی با آن نیست. برای ادراک زیبایی های قرآن کریم، نیازمند ذوق سلیم و توانایی درک زیبایی در اشیاء و تجربه

زیبایی‌شناختی هستیم. یکی از علومی که در سایه‌سار قرآن کریم سر برآورده و از چشمه سرشار و پرفیض آن سیراب گشته، علم بلاغت است. وجود قدیمی‌ترین کتب بلاغی که به منظور اثبات اعجاز قرآن به رشته تحریر درآمده‌اند، بهترین شاهد این مدعاست. استعاره از زیباترین و مؤثرترین موضوعات است که در علم بلاغت دارای جایگاه ویژه‌ای است.

در قرآن کریم موارد متعددی از انواع استعاره‌ها استفاده شده است؛ به گونه‌ای که با این فن، معانی و مفاهیم والا و متعالی قرآنی جلوه و جذابیتی خاص پیدا نموده و از تأثیر عمیقی در روان آدمی برخوردار گردیده است. استعاره‌های موجود در سوره‌های مورد نظر، نقش بسزایی در بیان اغراض مورد نظر خداوند و دستیابی به فواید معجزه‌آسای بلاغی در تفهیم حقایق قرآنی به مخاطبان دارد. بنابراین استعاره یکی از مؤثرترین روش‌ها برای رساندن پیام الهی است.

با بررسی مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره در سه سوره یوسف، کهف و طه ملاحظه می‌شود که تقریباً تمامی این مؤلفه‌ها در این کتاب آسمانی به صورت وافر در راستای تبیین معانی و نزدیک ساختن موضوع به ذهن و ادراک مخاطب به کار گرفته شده است.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- آلوسی بغدادی، (۱۴۰۵): روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۷): حاشیه الشهاب، المسماه عنایه القاضی و کفایه الراضی علی تفسیر البیضاوی، بیروت: دار صادر.
- زمخشری، محمود بن عمر بن محمد، (۱۳۸۹): تفسیرکشاف، ترجمه مسعود انصاری، تهران: فقه‌نوس.
- شریف رضی، محمد بن حسین، (۱۳۳۰): تلخیص البیان فی مجازات القرآن، ترجمه محمدباقر سبزواری، تهران: دانشگاه تهران
- طبانه، بدوی، (۱۹۵۶): البیان العربی دراسه تاریخیه فنیه فی اصول البلاغه العربیه، قاهره: مکتبه الانجلو المصریه.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، (۱۳۸۰): ترجمه تفسیر مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فتوحی، محمود، (۱۳۹۰): سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران: سخن.
- فراء، یحیی بن زیاد، (۱۹۵۵): معانی القرآن، بیروت: دارالسرور
- قطب، سید، (۱۳۵۹): تصویر فنی نمایش هنری در قرآن، ترجمه محمدعلی عابدی، تهران: انقلاب.
- هاوکس، ترنس، (۱۳۸۰): استعاره، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.